



اقتصاد نهادی نوین و توسعه*

داگلاس.سی.نورث

مترجم: فرشاد مؤمنی**

در این مقاله می‌خواهم تا به طور مختصر مشخصات اقتصاد نهادی نوین را بررسی کنم و شرح دهم که از تئوری نئوکلاسیک چگونه متمایز می‌شود و سپس چارچوب تحلیلی آن را (آنطور که من می‌فهمم) برای مشکل توسعه بکار بندم.

۱

اقتصاد نهادی نوین، کوششی برای سهم کردن تئوری نهادها در اقتصاد است. اما من برخلاف بسیاری از تلاش‌هایی که برای برچیدن یا جایگزین کردن تئوری نئوکلاسیک صورت گرفته، تئوری نئوکلاسیک را که اقتصاد نهادی نوین بر آن بنا شده، اصلاح می‌کنم و گسترش می‌دهم تا به آن اجازه دهم با تمامی محدوده موضوعاتی که تاکنون خارج از درک آن بوده کنار آید و موفق به دریافت آنها شود. آنچه این تئوری حفظ کرده و بر آن بنا شده، فرض بنیادین کمیابی و از این رو رقابت است - یعنی پایه تئوریک رویکرد انتخاب که زمینه اقتصاد کلان است. آنچه که رها می‌کند، عقلانیت ابزاری است - که فرض اقتصاد نئوکلاسیک است که آن را یک تئوری فارغ از نهاد ساخته است. هربرت سایمون***، به درستی، مضامین این فرض نئوکلاسیک را در زیر خلاصه کرده است:

«اگر ما ارزش‌ها را مفروض و ثابت بپذیریم، اگر توضیح عینی جهان را همچنان که به واقع هست

* این اثر ترجمه‌ای است از: North, Douglass c. (1992), The New Institutional Economics and Development; Washington University.
Herbert Simon*
*** عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی



بدیهی بشماریم و اگر فرض کنیم که قدرت محاسباتی تصمیم گیران نامحدود است، آنگاه این فرضیات دو پیامد مهم در بردارد. اول، نیازی نداریم تا میان دنیای واقعی و درک تصمیم گیران از آن تمایزی قایل شویم. تصمیم گیران جهان را همانطور که به واقع هست درک می‌کنند. دوم، انتخاب‌هایی که توسط یک تصمیم گیر عقلانی صورت می‌گیرد را می‌توانیم به تمامی از دانش خود از جهان واقعی و بدون هیچ دانشی از فهم تصمیم گیر یا روش محاسبه وی، پیشگویی کنیم (البته باید تابع مطلوبیت وی را بدانیم یا داشته باشیم).» (سایمون، ۱۹۸۶، ص ۲۱۰)

در دنیای عقلانیت ابزاری نهادها غیر ضروری اند؛ ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها اهمیتی ندارند و بازارهای کارآمد - اقتصادی و سیاسی - چارچوب اقتصاد را مشخص می‌کند. در حالی که در واقعیت اطلاعات ما ناقص است و ظرفیت ذهنی ما برای پردازش اطلاعات، محدود است. نوع بشر، به صورت متوالی، محدودیت‌هایی بر تعامل انسانی تحمیل کرده تا مبادله را ساختار دهد. هیچ الزامی وجود ندارد که نهادها مربوط کارآمد باشند. در چنین دنیایی، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها نقش عمده‌ای در انتخاب‌ها بازی می‌کنند و هزینه‌های داد و ستد ناشی از بازارهای ناقص است. بنابراین جایگاه آغاز شدن یک تئوری از نهادها، با اصلاحی در فرض عقلانیت ابزاری همراه است. ما هنوز از درک کامل اینکه چگونه ذهن اطلاعات را پردازش می‌کند، فاصله بسیاری داریم؛ اما علوم شناختی در این سال‌ها گام‌های بلندی به سوی آن برداشته‌اند.

افراد برای تفسیر جهان اطراف خود دارای مدل‌های ذهنی هستند. بخشی از این مدل‌ها از فرهنگ مشتق می‌شوند که از طریق انتقال بین نسلی دانش، ارزش‌ها و هنجارهایی تولید می‌شود که به شدت در میان گروه‌های نژادی مختلف و جوامع، متفاوت است. بخشی از آن، از طریق تجربه‌ای کسب می‌شود که برای محیطی خاص «محلی» است و از این رو، به صورتی گسترده در محیط‌های گوناگون، متفاوت است. به همین ترتیب، تنوع فراوانی در مدل‌های ذهنی و در نتیجه درک‌های متفاوتی از جهان و شیوه‌ای که «کار می‌کند» وجود دارد. حتی آموزش رسمی‌ای که افراد کسب می‌کنند غالباً شامل مدل‌های متناقضی است که با آن جهان اطراف خود را تفسیر می‌کنیم.

افراد انتخاب‌های خود را بر مبنای مدل‌های ذهنی خود می‌سازند. افراد می‌آموزند و در مدل‌های ذهنی، تغییرات از پیامدهای متناقض با انتظارات ریشه می‌گیرند؛ اما به گفته «فرانک هان»^{*} پیوستاری از تئوری‌ها وجود دارند که کارگزاران می‌توانند آنها را برداشته و بر پایه آنها عمل کنند بدون اینکه با وقایعی مواجه شوند که آنان را به تغییر دادن تئوری‌های خود رهنمون کند. (هان، ۱۹۸۷، ص ۳۲۴). به همین ترتیب، یک تعادل معین که حرف آخر را بزند وجود ندارد بلکه تعادل‌های زیادی می‌توانند به وقوع بپیوندند.

*Frank Hahn



اطلاعات ناقص و ظرفیت ذهنی محدودی که از طریق آن اطلاعات پردازش می‌شود، هزینه مبادله‌ای را که زمینه شکل‌گیری نهادهاست، تعیین می‌کند. در نتیجه، تنها عقلانیت نیست که مفروض در نظر گرفته می‌شود بلکه مشخصه‌های ویژه مبادله‌ای که بازیگران را از دستیابی به نتیجه حداکثر شدن مرتبط با مدل هزینه مبادله صفر بازمی‌دارد نیز چنین است. از آنجا که اطلاعات گرانقیمت است و به صورتی نامتقارن توسط گروه‌ها و احزاب برای مبادله نگهداری می‌شود هزینه‌های مبادله بالا می‌رود. هزینه‌های سنجش ابعاد چندگانه ارزشمند کالاها یا خدمات مبادله‌شده یا هزینه‌های عملکرد بنگاه‌ها و هزینه‌های به اجرا درآوردن توافق‌ها، هزینه‌های مبادله را تعیین می‌کنند.^۲

نهادها به منظور کاستن از عدم قطعیت در مبادله انسانی شکل گرفته‌اند. آنها همراه با تکنولوژی به خدمت گرفته شده، هزینه‌های مبادله (و تولید) را تعیین می‌کنند. رونالد کووز* (۱۹۳۷ و ۱۹۶۰) ارتباط مهم و حیاتی میان نهادها، هزینه‌های مبادله و تئوری کلاسیک را مطرح ساخت؛ ارتباطی که حتی امروز نیز به طور کامل توسط استادان اقتصاد فهمیده نشده است.

بگذارید پوست کنده بگویم، بازارهای مؤثر تئوری نئوکلاسیک فقط هنگامی نتیجه می‌دهند که مبادله بی‌هزینه باشد. زمانی که مبادله گران است، نهادها اهمیت می‌یابند و از آنجا که قسمت اعظم درآمد ملی ما صرف مبادله می‌شود^۳، نهادها و به ویژه حقوق مالکیت، مبین‌های مهمی برای کارآمدی بازارها می‌شوند. کووز به بنگاه و تخصیص منابع در اقتصاد بازار مدرن علاقه داشت و دارد؛ اما دیدگاه وی برای باز کردن کلاف سردرگم عملکرد اقتصادی در طول زمان که علاقه اولیه من است، کلیدی می‌باشد.

چگونه این رویکرد نهادی نوین با تئوری نئوکلاسیک جور شد؟ این رویکرد با کمیابی و از این رو بدیهی بودن رقابت آغاز می‌شود؛ به اقتصاد به منزله‌ی نظریه‌ی انتخابی می‌نگرد که در معرض محدودیت هاست؛ تئوری قیمت را به مثابه بخش ضروری تحلیل نهادها به خدمت می‌گیرد و به تغییرات در قیمت‌های نسبی به منزله نیروی اصلی برای برانگیختن تغییر در نهادها نگاه می‌کند. این رویکرد چگونه تئوری نئوکلاسیک را اصلاح می‌کند و گسترش می‌دهد؟ علاوه بر اصلاح اصل بدیهی بودن عقلانیت، نهادها را به مثابه محدودیتی حیاتی اضافه می‌کند و نقش هزینه‌های مبادله را به مثابه اتصالی میان نهادها و هزینه‌های تولید تحلیل می‌کند. این رویکرد از طریق یکی ساختن ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها در تحلیل و مدل‌سازی روند سیاسی به مثابه عامل حیاتی در عملکرد اقتصاد، به مثابه منبع تنوع آن و به مثابه توضیحی برای بازارهای «ناکارآمد» تئوری اقتصادی را گسترش می‌دهد.

*Ronald Coase



مورد آخر- بازارهای ناکارآمد- را بسط خواهیم داد، چرا که عمده‌ترین کمکی که اقتصاد نهادی نوین می‌تواند به اقتصاد، تاریخ اقتصادی و توسعه اقتصادی کند را روشن می‌سازد. کووز در مقاله ۱۹۶۰ خود با این بحث آغاز کرد که زمانی که دادوستد بدون هزینه باشد، راه حل رقابتی کارآمد نئوکلاسیک به دست می‌آید، چرا که ساختار رقابتی بازارهای کارآمد، احزاب و گروه‌ها را بدون هزینه، به رسیدن به راه حلی رهنمون می‌شود که درآمد کل را بدون توجه به ترتیبات نهادی حداکثر می‌کند. حالا تا حدودی این شرایط در دنیای واقعی امکان ظهور می‌یابند زیرا رقابت از طریق سفته بازی به اندازه کافی قوی است و اطلاعات کارآمد برای برآورد تقریبی شرایط هزینه مبادله صفر کووز وجود دارد و احزاب می‌توانند دستاوردهای ذاتی تجارت در بحث نئوکلاسیک را بدست آورند.

اما الزامات اطلاعاتی و نهادی لازم برای دستیابی به آن نتیجه، بسیار جدی است. بازیگران نه تنها باید هدفدار باشند، بلکه باید راه صحیح دستیابی به آنها را نیز بدانند. اما بازیگران چگونه می‌توانند راه صحیح دستیابی به اهدافشان را بدانند؟ پاسخ عقلانیت ابزاری آن است که حتی اگر به احتمال، بازیگران در ابتدا مدل‌های متنوع و سرشار از اشتباه داشته باشند، روند پس خوراند اطلاعاتی و بازیگران سفته باز مدلهایی را که در ابتدا نادرست بودند، تصحیح می‌کند رفتار منحرف را تنبیه می‌کند و بازیگران نجات یافته را به تصحیح مدل‌ها رهنمون می‌سازد.

الزامی حتی آشکارتر و جدی‌تر از مدل نظام رقابتی بازار آن است که زمانی که هزینه‌های دادوستد قابل توجه است، نهادهای ناشی از بازار طراحی شوند تا بازیگران را برانگیزند تا اطلاعات ضروری ای را که آنان را به مدل‌های صحیح رهنمون می‌سازد، به دست آورند. مضمون صحبت فقط این نیست که نهادها برای به دست آوردن پیامدهای کارآمد طراحی می‌شوند، بلکه آن است که می‌توان آنها را در تحلیل اقتصادی نادیده گرفت، چرا که در عملکرد اقتصادی هیچ نقش مستقلی برعهده ندارند.

اما این‌ها الزامات انعطاف ناپذیری هستند که صرفاً به صورتی بسیار استثنایی درک می‌شوند. افراد نوعاً روی اطلاعات ناقص و با مدل‌هایی کار می‌کنند که به طور ذهنی دریافت شده‌اند و گاهی نیز سرشار از اشتباه‌اند. پس خوراند نیز نوعاً برای تصحیح این مدل‌های ذهنی مناسب نیست. نهادها لزوماً و حتی غالباً ایجاد نمی‌شوند تا از نظر اجتماعی کارآمد باشند؛ بلکه بیشتر این نهادها یا حداقل قواعد رسمی، ایجاد می‌شوند تا در خدمت آنهایی باشند که برای ایجاد قواعد جدید، قدرت چانه‌زنی دارند. در یک دنیایی که هزینه مبادله صفر است، قدرت چانه‌زنی بر کارایی پیامدها تأثیر نمی‌گذارد، اما در دنیایی که هزینه‌های مبادله مثبت است، تأثیر می‌گذارد



و از این رو، جهت‌گیری بلندمدت تغییر اقتصادی را شکل می‌دهد. یافتن بازارهایی که شرایط ضروری برای کارآمد بودن را به تقریب برآورد کنند، استثنایی است. یافتن بازارهای سیاسی ای که چنین کنند، غیرممکن است^۴. از آنجا که این سیاست است که حقوق مالکیت را تعریف و اجرا می‌کند، شگفت آور نیست که آن بازارهای اقتصادی کارآمد استثنایی باشند. فراتر از آن، زمانی که یک اقتصادی در مسیری «ناکارآمد» قرار می‌گیرد که رکود تولید می‌کند به خاطر ماهیت وابستگی به مسیر می‌تواند دوام داشته باشد (و از نظر تاریخی دوام هم می‌آورد).

وابستگی مسیر نهادی، به خاطر شبکه شرایط خارجی، صرفه‌جویی‌های ناشی از میدان^۵ و مکمل‌هایی که با یک ماتریس نهادی مفروض موجود است، ایجاد می‌شود. در زبان روزمره، افراد و نهادها با قدرت چانه‌زنی به منزله نتیجه‌ای از چارچوب نهادی، سهم عمده‌ای در جاودانی کردن سیستم دارند. مسیرها یقیناً معکوس می‌شوند (شاهد آن آرژانتین - از رشد تا رکود در نیمه قرن پیشین یا اسپانیا - که از دهه ۱۹۵۰ معکوس شده است). اما معکوس شدن روندی دشوار است که ما درباره آن بسیار کم می‌دانیم - به عنوان شاهد، تلاش‌های کورکورانه برای چنین معکوس‌شدنی در اروپای مرکزی و شرقی در جریان است. علت آن است که ما هنوز درباره پویایی تغییر نهادی و به ویژه بازی میان بازارهای اقتصادی و سیاسی، چیز اندکی می‌دانیم. اما بگذارید ببینیم که این چارچوب تحلیلی تا کجا ما را با خود خواهد برد.

۲

داستان نهادی-شناختی تغییر بلندمدت اقتصادی، با آزمایش کردن شرایط اولیه تغییر که گروه‌های متنوع افراد با آن روبه‌رو می‌شوند، آغاز می‌شود. همانطور که قبایلی در محیط‌های مادی متفاوتی متحول شدند، زبان‌های متفاوتی را طرح‌ریزی کردند، با تجربه‌های متفاوت مدل‌های ذهنی متفاوتی را برای توضیح جهان پیرامون خود به کار گرفتند. تا آن حدی که تجربه‌های قبیله‌های متفاوت مشترک بود، مدل‌های ذهنی توضیح دهنده مشترکی فراهم آمد. زبان و مدل‌های ذهنی، محدودیت‌های غیررسمی ای را به جریان انداختند که چارچوب نهادی قبیله را تعریف می‌کرد و نسل اندر نسل مجموعه رسوم، تابوها و افسانه‌هایی را فراهم آورد که ما آن را فرهنگ می‌نامیم و نیز بخشی از آنچه را که برای مسیر وابسته کلیدی است شکل داد. با رشد تخصصی شدن و تقسیم کار، قبایل به درون سیاست و اقتصاد راه یافتند؛ تنوع تجربه‌ها و آموزش، به صورتی فزاینده جوامع و تمدن‌های متفاوتی را تولید کرد که در حل مسائل



بنیادی اقتصادی در زمینه‌ی کمیابی، دارای درجات متفاوتی از توفیق بودند. دلیل متفاوت بودن توفیق آشکار است. همچنانکه نوع بشر در صورتی فزاینده به هم وابسته می‌شد و ساختارهای نهادی پیچیده تری برای تسخیر دستاوردهای بالقوه از تجارت ضروری می‌شد، پیچیدگی محیط هم افزایش می‌یافت. چنین تحولی مستلزم آن بود که جامعه تا آنجا متحول شود که مبادله بی نام و غیرشخصی در طول زمان و فضا را مجاز دارد. اما با توجه به دستاوردهایی که از این همکاری حاصل می‌شد، احتمال ایجاد نهادهای ضروری به منظور تسخیر دستاوردهای حاصل از تجارت پیچیده تر قراردادی متفاوت بود.^۶ نکته کلیدی این داستان، انواع آموزشی است که سازمان‌ها برای بقا کسب می‌کنند. چنانچه چارچوب نهادی بیشترین پاداش‌ها را برای دزدی در سازمان‌ها فراهم می‌کرد، آنگاه موفقیت و بقای سازمانی فرمان می‌داد که آموزش، شکل دزد بهتر بودن را به خود بگیرد. از طرف دیگر اگر بهره‌وری فعالیت‌های بالنده، بالاترین پاداش را داشت آنگاه اقتصاد رشد می‌کرد و منافع حاصل از بهره‌وری فناوری مدرن را نیز در بردارد.

دومین انقلاب اقتصادی که در نیمه دوم قرن نوزدهم شروع شد، کاربرد سیستماتیک نظام‌های مدرن علمی در تکنولوژی و به صورتی گسترده‌تر در مسایل اقتصادی در زمینه کمیابی بود.^۷ برای آن اقتصادهایی که توانستند قابلیت‌های خود را درک کنند، الزام به بهره‌وری، به استانداردهای رفاهی‌ای منجر شد که برای نسل‌های پیشین غیرقابل تصور بود. اما برای فهمیدن مزایای این فناوری، مجبور به تجدید ساختار بنیادی فعالیت اقتصادی و بیش از آن فعالیت کل جامعه بود. تجدید ساختار اقتصادی شامل فهمیدن الزامات بهره‌وری تخصصی شدن جهانی و تقسیم کار بود. در حالیکه چندلر (۱۹۷۷) برخی از عناصر کلیدی این دگرگونی به نفع شرکت‌های منفرد را دریافته است هزینه‌های کلی هماهنگی و یکپارچه سازی اقتصادی - هزینه‌های دادوستد - دربردارنده تجدید ساختار اقتصادی و شامل گسترش سیاستی می‌شود که قواعد ضروری بازی برای چنین یکپارچه‌شدنی را قانونی و تقویت می‌کند.

چرا اعمال چنین سیاستی اینقدر دشوار است؟ مثال ساده‌ای که از تئوری بازی گرفته شده این معما را روشن می‌سازد. زمانیکه بازی تکرار می‌شود، زمانیکه بازیگران اطلاعات کاملی درباره عملکرد قبلی دیگر بازیگران دارند و زمانی که تعداد بازیگران اندک است، راه‌حل‌های همکاری در تئوری بازی بسیار محتمل است. بگذارید کمی حول این داستان بگردیم: زمانی که بازی تکرار نمی‌شود یا پایانی برای بازی وجود دارد، زمانیکه بازیگران اطلاعاتی در مورد دیگر بازیگران ندارند و زمانی که تعداد بازیگران بسیار زیاد است، دستیابی به همکاری دشوار می‌شود. در آن شرایط دستاوردهای حاصل از ترک بازی، نوعاً از دستاوردهای حاصل از همکاری فراتر می‌رود.



دومین انقلاب اقتصادی، جهان اقتصادی‌ای ایجاد کرد که با بازارهای غیرشخصی و تمامی مشخصه‌های شرایط آخری تئوری بازی مشخص می‌شود. غلبه بر اینها، متضمن ایجاد نهادهایی است که ساختار قواعد و تقویت آن، پاداش‌ها را چنان تغییر دهد تا راه‌حل‌های همکاری را برانگیزد. این تحلیل چندان جدید نیست (گرچه واژه‌شناسی آن ممکن است متفاوت باشد) کارل مارکس مدت‌ها پیش دریافت که تنش بین الزام‌های سازمانی یک فناوری و حقوق مالکیت موجود، منبعی بنیادین از تناقض و تغییر است. اشتباه مارکس در آن بود که فکر می‌کرد این سرمایه‌داری است که با فناوری جدید ناسازگار است. در واقع، این انعطاف‌پذیری نهادهای اقتصادی و سیاسی اقتصاد بازار بود که آنها را قادر به تطابق یافتن با این موضوع کرد که الزامات بهره‌وری دومین انقلاب اقتصادی را درک کنند و طنز آن این بود که این انعطاف‌ناپذیری و جمود اقتصاد از مرکز برنامه ریزی شده بود که به هلاکت آنها انجامید.

اما هنوز چیزهای بیشتری درباره تطبیق نهادی با دومین انقلاب اقتصادی وجود دارد. این تطبیق، دگرگونی اجتماعی کلی‌ای را در بردارد. مبادله غیرشخصی، تخصصی شدن تا حد کارهای ریز و تقسیم‌کار، کاهش اساسی و شدید هزینه‌های اطلاعات و وابستگی متقابل در سطح جهانی، متضمن دگرگونی کامل تمامی وجوه سازمان اجتماعی است. شهرنشینی پیامدهای خارجی فراگیر و ناامنی برخاسته از وابستگی متقابل و تغییر اساسی کارکردهای سنتی بنیادی‌ترین سازمان تمامی جوامع پیشین - خانواده - مشکلات اجتماعی مدرن و فراوانی را تولید کرد و همچنان تولید می‌کند. مجدداً می‌گوییم که این انعطاف‌پذیری نهادهای اقتصادی و سیاسی اقتصاد غرب بود که به صورتی بسیار ناقص، جایگزین‌هایی برای نقش سنتی خانواده فراهم کرد. در برابر ناامنی‌های جدیدی که روی افراد تأثیر می‌گذاشت، اطمینان ایجاد کرد و با شرایط خارجی محیطی و نیز اجتماعی که با این دگرگونی اقتصادی همراه بود، کنار آمد.

۳

دقیقاً در این بافت اقتصادی و اجتماعی است که باید مشکلات مدرن توسعه اقتصادی را در نظر داشت. این موضوع بنیادین را می‌توان به صورت موجز بیان کرد. اگر سیاست‌های دنبال شده باید پیامدهای مطلوبی داشته باشند، سیاست‌گذاری موفق توسعه متضمن درکی از پویایی تغییر اقتصادی خواهد بود و یک مدل پویای تغییر اقتصادی، متضمن بخش یکپارچه‌ای از آن مدل تحلیلی سیاسی است چرا که این سیاست است که قواعد رسمی را مشخص و اجرا می‌کند. ما هنوز از داشتن چنین مدلی فاصله داریم، اما ساختاری که در اقتصاد نهادی نوین گشوده



شد گرچه به شکل ناقص، ولی سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای را پیشنهاد کرد که از ریشه با سیاست‌گذاری‌های اقتصاد توسعه سنتی یا اقتصاد نئوکلاسیک ارتدکس متفاوت بود. اقتصاددانان توسعه، نوعاً با دولت به منزله [پدیده‌ای] برون‌زا یا بازیگر مهربان در روند توسعه برخورد می‌کنند. اقتصاددانان نئوکلاسیک به روشنی فرض می‌کنند که نهادها (چه سیاسی و چه اقتصادی) اهمیتی ندارند و اینکه تحلیل ایستای موجود در مدل‌های تخصیصی - کارآیی باید به سیاست‌گذاری هدایت شود؛ این کار «درست کردن قیمت‌ها» از طریق حذف کنترل‌های قیمت و مبادله است. در واقع هرگز نمی‌توان با دولت در سیاست‌گذاری توسعه به منزله بازیگری برون‌زا رفتار کرد و «درست کردن قیمت‌ها» تنها زمانی پیامدهای مطلوب به بار می‌آورد که از قبل در جایی، مجموعه‌ای از حقوق مالکیت و اجرای آن موجود باشد که بعد شرایط بازار رقابتی را ایجاد نماید.

قبل از اینکه جلوتر برویم ضروری است تا به روشنی نهادها را از سازمان‌ها متمایز کنیم. نهادها قوانین بازی یک جامعه یا به صورت رسمی‌تر، محدودیت‌های تدبیرشده بشری هستند که تعامل انسانی را ساختار می‌دهند. نهادها از قواعد رسمی (قوانین مجسم، قوانین عمومی مقررات)، محدودیت‌های غیررسمی (میثاق‌ها، هنجارهای رفتاری و رمزهای تحمیل شده به خود برای کنترل و هدایت) و مشخصه‌های تقویت شده هر دو تشکیل شده است. سازمان‌ها بازیگرها هستند: گروه‌های افرادی که توسط یک مقصود مشترک برای دستیابی به اهداف، محصور شده‌اند که شامل پیکره‌های سیاسی (احزاب سیاسی، سنا، شورای شهر کارگزاری تنظیم‌گر)؛ پیکره‌های اقتصادی (شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری، مزارع خانوادگی تعاونی‌ها)؛ پیکره‌های اجتماعی (کلیساها، کلوپ‌ها، همکاری‌های ورزشی) و پیکره‌های آموزشی (مدارس، کالج‌ها، مراکز کارآموزی) می‌شود. این تعاریف پنج مفروضه را که مشخصه‌های ضروری تغییر نهادی را تعریف می‌کند، قوام می‌بخشد:

۱. تماس مستمر نهادها و سازمان‌ها در مجموعه اقتصادی کمیابی؛ از این رو رقابت برای تغییر نهادی کلیدی است.
۲. رقابت، سازمان‌ها را مجبور می‌کند تا برای بقا به طور مستمر در دانش و مهارت سرمایه‌گذاری کنند.
۳. چارچوب نهادی، انواع دانش و مهارت‌های درک شده برای برخورداری از حداکثر پاداش را تعیین می‌کند.
۴. تفسیرها، از ساخته‌های ذهنی بازیگران برگرفته می‌شود.



۵. صرفه جویی های ناشی از میدان موضوعات تکمیلی و شبکه شرایط خارجی یک ماتریس نهادی، تغییر نهادی را به طور سراسری صعودی و وابسته به مسیر می سازد. بگذارید در مورد این مفروضه ها بیشتر توضیح دهم. تغییر اقتصادی، روندی حاضر در همه جا پیش رونده و صعودی است که پیامد انتخاب های افراد و کارآفرینان سازمان هایی است که هر روزه صورت می گیرد. از آنجا که اکثریت این تصمیم ها روزمره هستند (نلسون و وینتر، ۱۹۸۲) بعضی از آنها درگیر تغییر «قراردادها»ی موجود بین افراد و سازمان ها هستند. گاهی اوقات بستن مجدد قرارداد می تواند درون ساختار موجود حقوق مالکیت و قواعد سیاسی اجرا شود؛ اما گاهی شکل های جدید بستن قرارداد مستلزم تغییری در قواعد است. هنجارهای غیررسمی موجود رفتار، اغلب مبادلات را هدایت می کند، اما گاهی اوقات چنین هنجارهایی به تدریج اصلاح یا از دور خارج می شوند. در هر دو صورت، نهادها به صورت تدریجی در حال اصلاح شدن هستند. اصلاحات صورت می گیرد زیرا افراد درمی یابند که از طریق ساختار بندی مجدد مبادلات (سیاسی یا اقتصادی) می توانند بهتر کار کنند. ممکن است منبع تغییرهای تغییر یافته برای اقتصاد برون را باشد - برای مثال تغییری در قیمت یا کیفیت یک محصول رقابتی در اقتصاد دیگری که تعبیرهای کارآفرینان در یک اقتصاد مفروض را درباره فرصت های سود آور، تغییر می دهد. اما منبع بنیادی تغییر، یادگیری از طریق کارآفرینان سازمان هاست. در حالیکه برخی از یادگیری ها نتیجه کنجکاوای صرف است نرخ یادگیری منعکس کننده شدت رقابت در میان سازمان ها خواهد بود. رقابت، پیامدی همه گیر از کمیابی است و از این رو سازمان ها در یک اقتصاد، برای بقا، درگیر آموزش و یادگیری می شوند، اما درجه آن می تواند تغییر کند و می کند. اگر رقابت به مثابه نتیجه قدرت انحصاری خاموش شود انگیزه یادگیری کاهش می یابد.

نرخ یادگیری، سرعت تغییر اقتصادی و نوع یادگیری، جهت آن را تعیین می کند. نوع یادگیری تابعی از پاداش مورد انتظار انواع متفاوت دانش است و از این رو مدل های ذهنی بازیگران و بلافصل ترین در حاشیه، ساختار انگیزشی موجود در ماتریس نهادی را منعکس می سازد. همانطور که قبلاً گفته شد، اگر ماتریس نهادی به دزدی (یا به صورت کلی تر فعالیت های توزیع کنندگی مجدد) بیشتر از فعالیت مولد پاداش دهد، یادگیری، شکل یادگیری دزد بهتر بودن را به خود خواهد گرفت.

تغییر، نوعاً صعودی است که تعبیرهای پیش رو، و در همه جا گشوده ی کارآفرینان سازمان ها را در بافتی از یک ماتریس نهادی منعکس می کند که از طریق شبکه شرایط خارجی تکمیل کننده ها و صرفه جویی های ناشی از میدان در میان سازمان های موجود مشخصه بندی می شود. فراتر از



آن، از آنجا که سازمان‌ها موجودیت خود را به ماتریس نهادی مدیونند، گروه‌های ذی نفع پیشرویی خواهند بود که جاودانگی آن ساختار نهادی را بیمه می‌کنند - از این رو وابستگی به مسیر را هم بیمه می‌سازند. به هر صورت زمانی که سازمان‌ها با منافع متفاوت پدیدار می‌شوند (نوعاً در نتیجه نارضایتی از عملکرد سازمان‌های موجود) و تناقض بنیادی میان سازمان‌های مسلط بر تغییر نهادی را نتوان درون چارچوب نهادی موجود تعدیل کرد، انقلاب‌ها بوقوع می‌پیوندند.

۴

آنچه که مشخصه‌های تغییر اقتصادی را توصیف می‌کند؛ چیز دیگری است که داری مناسب را برای بهبود عملکرد اقتصاد تجویز می‌کند. ما به سادگی، نمی‌دانیم که چگونه اقتصادی پریشان را به اقتصادی موفق تبدیل کنیم اما برخی مشخصه‌های بنیادی نهادها به سرخ‌هایی اشاره می‌کنند:

۱. نهادها از قوانین رسمی، هنجارهای غیررسمی و مشخصه‌های تقویت‌کننده‌ای از هر دو تشکیل شده و آمیزه‌ای از قواعد (قوانین)، هنجارها و مشخصه‌های تقویت‌کننده‌ای است که عملکرد اقتصاد را تعیین می‌کند. در حالی که قوانین رسمی می‌توانند یک شبه تغییر کنند هنجارهای غیررسمی صرفاً به صورت تدریجی تغییر می‌کنند. از آنجا که این هنجارها هستند که «حقانیت» ضروری برای هر مجموعه‌ای از قوانین رسمی را فراهم می‌کنند، تغییر انقلابی هرگز به اندازه‌ای که پشتیبانان آن مایلند انقلابی نیست و عملکرد نسبت به آنچه پیش‌بینی می‌شد متفاوت خواهد بود. فراتر از آن، جوامعی که قوانین رسمی جامعه دیگری را می‌پذیرند (همچون کشورهای آمریکای لاتین که قوانین اساسی مشابهی چون قانون اساسی آمریکا را پذیرفتند). نسبت به کشور اول، مشخصه‌های عملکردی بسیار متفاوتی خواهند داشت زیرا هنجارهای غیررسمی و مشخصه‌های تقویت‌کننده متفاوت خواهند بود. این موضوع بدان معنی است که انتقال قوانین اقتصادی و سیاسی رسمی اقتصاد بازار موفق غربی به جهان سوم و اقتصاد کشورهای اروپای شرقی شرط کافی برای عملکرد خوب اقتصادی نیست. خصوصی‌سازی، اکسیری برای حل مشکل عملکرد ضعیف اقتصادی نیست.

۲. این سیاست است که عملکرد اقتصادی را شکل می‌دهد زیرا سیاست است که قواعد اقتصادی بازی را تعریف و تقویت می‌کند. بنابراین، قلب سیاست‌گذاری توسعه باید ایجاد سیاست‌هایی باشد که حقوق مالکیت کارآمدی را ایجاد و تقویت کند. متأسفانه تحقیق در اقتصاد سیاسی جدید (اقتصاد نهادی جدید که در سیاست به کار می‌آید) عمدتاً بر ایالات متحده



و دیگر کشورهای توسعه یافته متمرکز شده است. در حالی که چیزهای زیادی درباره مشخصات سیاست‌های کشورهای جهان سوم می‌دانیم، تئوری بسیار اندکی درباره چنین سیاست‌هایی داریم.^۸ ما حتی درباره پیامدهایی که به صورت بنیادی چارچوب نهادی جوامع اروپایی شرقی و مرکزی را تغییر می‌دهد، کمتر می‌دانیم. به هر صورت، مشخصه‌های نهادی توصیف شده در بخش بعدی این مقاله، برخی الزامات را پیشنهاد می‌کند:

الف. نهادهای سیاسی، فقط اگر توسط سازمان‌هایی که به استمرار آنها علاقمند هستند حمایت شوند، باثبات خواهد بود. بنابراین بخش ضروری اصلاحات سیاسی اقتصادی، ایجاد چنین سازمان‌هایی است.

ب. از آنجا که این مدل‌های ذهنی بازیگران است که انتخاب‌ها را شکل خواهد داد، ضروری است تا نهادها و سیستم‌های اعتقادی برای اصلاحات موفق تغییر کنند.

پ. هنجارهایی که منتج از رفتاری هستند که قوانین جدید را حمایت می‌کنند و به آنها مشروعیت می‌دهند، روندی طولانی دارند و در غیاب چنین هنجارهای تقویت‌کننده‌ای سیاست‌ها گرایش به بی‌ثباتی خواهند داشت.

ت. در حالیکه رشد اقتصادی در کوتاه مدت، می‌تواند در رژیم‌های استبدادی به وقوع بپیوندد، رشد بلندمدت اقتصادی، مستلزم توسعه حکومت قانون و حفاظت از آزادی‌های مدنی و سیاسی است.

ث. محدودیت‌های غیررسمی - هنجارهای رفتاری، میثاق‌ها و رموز هدایت - شرط لازم (اما نه کافی) برای عملکرد خوب اقتصادی است، جوامعی با هنجارهای مطلوب برای رشد اقتصادی گاهی می‌توانند حتی با قوانین سیاسی متناقض یا بی‌ثبات، از رشد اقتصادی برخوردار شوند. موضوع مهم درجه‌ای است که تقویت‌کنندگی قوانین سیاسی با آن در تضاد است. ما درباره تحول سیستم‌های اعتقادی و محدودیت‌های غیررسمی آن چیز اندکی می‌دانیم، گرچه مذاهب به روشنی جزء پایه‌ای سیستم‌های اعتقادی بوده‌اند.

۳. بیشتر، کارایی انطباقی است تا تخصیصی؛ که این نکته باید راهنمای سیاست‌گذاری باشد. کارایی تخصیصی مفهومی ایستا با مجموعه‌ای مفروض از نهادهاست. کلید استمرار عملکرد خوب اقتصادی، ماتریس نهادی انعطاف‌پذیری است که در بافت شکوفایی تکنولوژیک و تغییر جمعیتی و نیز وارد شدن شوک به سیستم، تطبیق می‌یابد. ایجاد یک سیاست باثبات با هنجارهای تکمیلی است که مشخصه پیشرفت می‌باشد. نظام‌های موفق سیاسی اقتصادی در طول دوره‌های طویل زمانی در بردارنده چنین مشخصاتی هستند. ما درباره چگونگی ایجاد چنین



نظام‌هایی در کوتاه مدت، یا در واقع اینکه آیا اصولاً ایجاد آنها در دوره‌های کوتاه مدت زمانی امکان‌پذیر است، چیز اندکی می‌دانیم. به هر حال جای تردید دارد که سیاست‌گذاری‌هایی که کارایی تخصیصی تولید می‌کنند، همواره دارویی مناسب برای اقتصادهای پریشان باشند. سیاست‌گذاری‌های کارآمدی که غیرمنصفانه شناخته شده‌اند، آستن واکنش‌های سیاسی هستند که می‌توانند اصلاحات مؤثر را از پیشرفت بازدارند یا جهت آن را معکوس سازند. هیچ چالشی برای دانشمندان امروزی علوم اجتماعی بزرگتر از توسعه یک تئوری پویای تغییر اجتماعی نیست که بسیاری از شکاف‌های موجود در تحلیل پیشین را پر کند و به ما درکی از کارایی انطباقی عطا کند.

* فهرست * آخذ این مقاله در دفتر فصلنامه موجود است.

پی‌نوشت

- ۱- بخش اول این مقاله، از سخنرانی جان آر. کامانز که در گردهمایی انجمن اقتصاد آمریکایی در ژانویه ۱۹۹۲ ایراد شده و سپس در امریکن اکونومیست (بهار ۱۹۹۲، ص ۳-۶) تحت نام «نهادها و تئوری اقتصادی» چاپ شد. برگرفته شده است.
- ۲- رویکرد هزینه دادوستد، فقط در توافق بر سر اهمیت دادوستد، یکپارچه شده است. رویکردی که در اینجا توسعه داده شده را بیشتر مناسب است تا رویکرد دانشگاه واشنگتن بنامیم. اولیور ویلیامسون پیشگام رویکردی تا حدودی متفاوت با این رویکرد است.
- ۳- والیس و نورث، «سنجش بخش دادوستد در اقتصاد آمریکایی، ۱۹۷۰-۱۸۷۰» در انگرمن و گالمن، ۱۹۸۶، دریافتند که ۴۵٪ در آمد ملی، در ۱۹۷۰ صرف دادوستد شده است.
- ۴- مقاله نویسنده به نام «یک تئوری هزینه مبادله سیاست» را در ژورنال سیاست تئوریک، پاییز ۱۹۹۰، ببینید.
- ۵- به دلیل امکان تولید چند محصول از یک تشکیلات تولید - م.
- ۶- رونالد هاینر (۱۹۸۳) در مقاله‌ای خط‌شکن، اول ارتباط بین عدم قطعیت و نهادها را ماهرانه بیان کرد و پیشنهاد کرد که توسعه نهادی می‌تواند با استفاده از بحثی شبیه به آنچه در اینجا به پیش رانده شد، بازسازی شود.
- ۷- نورث (۱۹۸۱)، بخش سیزده، «دومین انقلاب اقتصادی» را برای توضیحی بیشتر در این بحث ببینید.
- ۸- علاقه به مدل‌سازی سیاست‌های اقتصادی جهان سوم، هنوز در دوره کودکی خود است. روبرت بیتس (۱۹۸۱، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۹) پیشگامی در به کار بردن اقتصاد سیاسی جدید به اقتصاد آفریقا بوده است.